

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مبحث انشاء و اخبار یا خبر و انشاء را هم در کفایه آوردند و عده ای هم بعد از ایشان و قبلش هم هست، طبعاً تحلیل بیشتر این مطالب در علوم ادب است، در معانی و غیرش، در نحو هم متعرض شدند. بعد ایشان می فرمایند:

و إذا عرف ذلك، این صفحه ۹۱ جلد ۱ محاضرات، دیگه بنا شد تعلیقات مختصر را روی عبارت بگوئیم اما اگر بحثی باشد ان شا الله بعد.

علی ضوء هذا البیان قد أصبحت النتيجة ان الجملة الخبرية لم توضع للدلالة

مراد از جمله خبریه هیئت جمله است، لم توضع در لغت عربی است. چون دیروز یک اشاره ای کردیم که ظاهراً در لغت فارسی برای دلالت بر هر یک از این موضوع و محمول و نسبت لفظی را قرار دادند لذا هیئت آنجا معنا ندارد مثلاً در باز است، در به ازای موضوع و باز هم به ازای محمول و است هم مال نسبت است اما در لغت عربی چون ندارد دو جزء دارد، الباب مفتوحٌ لذا به این ذهن رسیدند که برای آن است یا is به قول لغت انگلیسی در حقیقت در لغت عربی وضع شده هیئت، هیئت وضع شده است. نکته اش این است و بعضی ها هم گفتند هو در تقدیر است، هو مفتوحٌ و إلى آخر احتمالاتی که هست.

لم توضع للدلالة، این جمله خبریه مرادشان هیئت جمله خبری، هیئت وضع نشده للدلالة علی ثبوت النسبة فی الخارج. ظاهراً مراد ایشان ثبوت نسبت در خارج آن نسبتی را که شما در ذهن می دهید که مفتوح بودن باب است این در خارج ثابت نیست.

أو نفی النسبة عن الخارج بل وضعت لإبراز قصد الحکایة و الأخبار عن الواقع و نفس الأمر.

البتة واقع و نفس الامر در این اصطلاح اعم آن واقعی است که ما می گوئیم. خارج مرادشان نیست، ولو امور اعتباری، همه چیز در وعای خودش و در مقام خودش.

بعد ایشان برای این مطلب یک توضیحی دادند، این توضیح ایشان ربطی به خصوص مانحن فیه نمی خورد. حالا دیگه احتیاج به خواندن ندارد.

و توضیح ذلک علی وجه أبسط: هو أن الإنسان لما كان محتاجاً فی تنظیم حیاته (المادیة و المعنویة) إلى آلات بها یبرز مقاصده و أغراضه که انسان دنبال این بوده که لحاظ مقاصد و اغراضش را بکند. آن وقت یک بحثی است که طرقی را که بشر برای ابراز مقاصد به کار می برد مثلاً یکی اشاره است، یکی نوشتن است، یکی مثلاً سکوت در یک مقام است، این را عرض کردم به طور متعارف در قدیم، حالا که این مسائل دیجیتال هم اضافه شده است، مشکلات را بالا برده. در قدیم به طور متعارف وسائل ابراز را پنج تا می دانستند، لفظ بود، کتابت بود، اشاره بود، فعل بود، و سکوت. این پنج تا بود. مثلاً بگویند شما مالک این هستید، سکوت بکند یعنی بله، پنج تا را وسائل ابراز گفتند. عرض کردم این در زندگی بشر.

آن وقت ایشان یک بحثی دارد که آن وسائل ابراز دیگه با مشکلات روبرو بود، مثلاً اشاره در تاریکی نمی شد، فلان. این بحث اختصاص به هیئت ندارد، این بحث کلی است، اصولاً چرا بشر الفاظ را انتخاب کرد چون نسبت به وسائل دیگر ابراز راحت تر و ساده تر بود. در حالات مختلف می شد، در تاریکی می شد، مثلاً کتابت احتیاج به سواد داشت، بدون سواد هم می شد، و الی آخره. سکوت را هم عرض کردم بنا بر معروف خیلی دلالت بر رضا ندارد. حتی وقتی من به سنجوری نگاه می کردم در معظم قوانین بین المللی هم در باب عقود برای سکوت ارزش قائل نیستند، یعنی سکوت را علامت انشاء و برای ابراز انشاء نمی دانند. دیگه آقای خوئی یک مقداری وارد این بحث شدند که عرض کردم این بحث ربطی هم به خصوص مانحن فیه ندارد.

و علیه فالجملة الخبریة بمقتضى تعهد الواضع

مراد ایشان از واضح در لغت عرب، چون عرض کردیم در غیر لغت عرب یعنی فارسی که ما بلدیم، ما که همه روایات را بلد نیستیم.

تدل علی ان الداعی إلى إيجادها ذلک

این داعی دلالت می کند که داعی این است. داعی برای ایجاد این جمله خبریه این است. من فکر می کنم چون ایشان می گوید قصد حکایت و داعی و فلان، فکر می کنم یک مقدار باز این جا هم اشتباه شده است.

اصولا این که قصد حکایت می گویند، حکایت مال خود لفظ است، اصلا لفظ برای حکایت است، اصلا بشر اسماء را بکاربرد برای حکایت از یک چیزی، آن یعنی آب، میز یعنی این، کتاب، اصلا لفظ وضع شده برای حکایت یا به قول آقایان دلالت. اما مسئله قصد حکایت، داعی حکایت و این جور مطالب این اصلا مربوط به لفظ نیست، مربوط به دلالت نیست، این مربوط به فعل است یعنی به عنوان فعل انسان باشد چون فعل اختیاری انسان روی قصد است، این نکته ای ندارد، داعی نکته ندارد. تدل علی أن الداعی، داعی اصلا دلالت لفظی ربطی به داعی ندارد. ربطی به قصد ندارد. اصلا قصد خارج است. این انسان وقتی فعل اختیاری داشت مثلا گفت آب، حالا خواب بود گفت آب، می گویند این مرادش این مایع نیست، چرا؟ چون قصدی ندارد، این مربوط به تفسیر فعل است. کرارا و مرارا عرض کردم که در بحث تبادر هم نکته این بود که حالا من نشد شاید بیان بشود ما در زندگی همین طور که استعمالات متعدد داریم و الفاظ و کاربردهای مختلف داریم وقتی اینها را مقایسه می کنیم آن تحلیل ما که مقایسه اینها بعضی ها به بعض است چنین نتیجه می گیریم که این لفظ با این معنا اختصاص پیدا کرده، حالا روی مبنای اختصاص، یک رابطه ای با این دارد، آن وقت این تحلیل یعنی باید به مجموعه مطالعات خودمان برگردیم، ذهنیت خودمان، استعمالات و اینها را با هم مقایسه بکنیم و یکی از مشکلاتش هم همین است یعنی آن نکاتی که دلالات سیاقی است، آن نکاتی که دلالت فعل است یا اخیرا تعبیر کردند به این که مقاصد ثانویه است اینها اشتباه می شود با مفاد خود کلمه یا مفرد یا جمله، این اشتباه شدن کار وظیفه علمی همین است که اینها را از هم جدا بکند، تفکیک بکند، حکایت چیزی نیست، نه این که حالا، چون لفظ برای حکایت است. عرض کردیم این قدرتی که در بشر در جداسازی است و جداسازی کرده، اسم این جلد کتاب است، اسم این خط است، اسم این سطر است، این ها را جدا می کند و بعد در مقابل این ها هم الفاظ قرار می دهد و عرض کردیم هم رشد فرهنگ جامعه و هم رشد تمدن جامعه به این وابستگی دارد که این مقدار لغات را بکار می برد و آنی که بیشتر در روح یک لغت تاثیرگذار است همان هیئات و نسب و ارتباطات است چون مفردات تقریبا محدودند. نمی خواهم بگویم محدودند.

.....

علی ای حال فرض کنید در است، دیوار است، درخت است، رودخانه است، آب است، گل و گیاه است. اینها روشن است اما این ارتباطات است که خیلی حد نامحدودی دارد، مثلا این دست راست آن است، چپ آن است، این ملک آن است، این پسر عموی آن است. این پسر خاله آن است، این ارتباطات و نسب خیلی تاثیر دارند.

این را دقت کردید؟ آنی که ما الان داریم در حقیقت این است. پس این که ایشان می گوید الداعی إلی ایجادهای ذلک این روشن نیست. فی الواقع جمله الخبریه بمقتضی تعهد الواضع و أنه متی ما قصد الحکایه

قصد ربطی به دلالت ندارد، به تعهد ربط ندارد. اشتباه شده. قصد مربوط به فعل است اصولا. ربطی به تعهد و دلالت ندارد. چرا؟ چون اگر فعل اختیاری بود و قصد توش بود، اختیاری بود، خب این حکایت برقرار است. اگر اختیاری نبود، قصد توش نبود، خواب بود. گفت آب، ازش آن مایع خاص به ذهن نمی آید چون می گویند این قصد ندارد. این ربطی به دلالت ندارد، ربطی به جمله ندارد، ربطی به جمله ندارد. اصلا ربطی به هیچ کدام از این ها ندارد. اصلا از مقوله داعی و قصد است، اصلا از مقوله فعل است. داخل در فعل است و آن هم معیار فعل اختیاری است.

یکی از حضار: در خواب دلالتش تصویری است یعنی به ذهن می آید اما می گوئیم مراد جدی ندارد.

آیت الله مددی: اصلا استعمالی هم ندارد. کی گفت آب یعنی آب مرادش باشد؟ نه جدی، تصور اولیه اش این تداعی معانی است و ربطی به آن ندارد یعنی این آب را بکار نبرده برای اشاره به آن مایع خارجی، استعمالی هم ندارد. اصلا استعمال نکرده است. ذهن ما می آید، به خاطر انس ذهن است، ربطی به دلالت ندارد. این ربطی به مقام دلالت ندارد. عرض کردم آن دلالت و حکایت را به اختصاص بزنیم. ربطی به آن جهت ندارد.

فتکون بنفسها مصداقا للحکایه

این فتکون بنفسها مصداقا للحکایه این حرف بدی نیست این مطلب چون عرض کردیم معانی حرفی خودشان مصداق آن هستند. این درست است.

و هذه الدلالة لا تنفك عنها حتى فيما إذا لم يكن المتكلم

این دلالت نیست، خود ایشان هم در بحث دلالت تصدیقی خواهد گفت.

فی مقام التفهیم و الإفادة فی مقام الثبوت و الواقع إذا لم ينصب قرینة علی الخلاف فی مقام الإثبات

این نصب قرینه برای مراد جدی است. مرادشان از مراد جدی این است که اگر گفت اکرم العلماء این مراد استعمالش است، مراد جدیش

به إلا الفساق بر می گردد. این می شود مراد جدی. وقتی قرینه بر خلاف آمد اصطلاح مراد جدی این است که قرینه ای را که می آورد

که مراد من از علما همه علما نبود. علمای عدول بود این می شود مراد جدی اما خود اکرم العلماء می شود مراد استعمالی.

غایة ما فی الباب ان تکلمه حينئذ یكون علی خلاف مقتضى تعهده و التزامه

نه تعهد و التزامش در جایی که در مقام تفهیم نیست به جای خودش محفوظ است، این را اصلاً به کار نبرده. در حکایت نیست.

و اما الدلالة فهی موجودة لا محالة و یكون کلام المتکلم حجة علیه ببناء العقلاء من جهة التزامه و تعهده.

معلوم نیست بنای عقلاً تعبدی باشد، تا احراز نشود ظهور کلام منعقد نمی شود

بعد ادامه اش در صفحه ۹۲ فرمودند:

و یترتب علی ما ذکرناه ان الجملة الخبریة من جهة الدلالة الوضعیة

یعنی به جهت دلالت، به جهات لفظ

لا تتصف بالصدق أو الکذب

مراد ایشان مفاد جمله متصف به صدق و کذب نمی شود.

فانها ثابتة علی کلا تقديری الصدق و الکذب

چه راست باشد و چه دروغ باشد این ثابت است. این نسبت هست مثلاً زید قائم،

فقولنا «زید عادل» يدل علی ان المتکلم فی مقام قصد الحکایة

این تفصیل خوب نیست. قصد که مال فعل است. حکایت هم مال خود لفظ است.

این در مقام این یعنی خود لفظ اصلاً زید یعنی زید قائم است و عادل هم عادل است. این ربطی به حکایت ندارد.

عن ثبوت العدالة لزید

بله عرض کردیم آن تحلیلی است که بعداً چون عرض می کنیم. این نحوه رویت را فرق گذاشتیم که بعد عرض می کنیم.

اما انه مطابق للواقع أو غیر مطابق فهو أجنبي عن دلالة علی ذلك بالکلیه.

چرا اجنبی است؟ چون لفظی است که حاکی است، شان این لفظ حکایت است. چون شان این لفظ حکایت است یا در خارج هست یا

نیست دیگه، یکی از این دو تاست. باشد مطابق باشد صدق است و نباشد کذب است، این حکایت حالا ایشان می گوید قصد حکایت.

قصد را که کنار گذاشتیم. خود لفظ برای این وضع شده است. اصلاً خود لفظ وضع شده برای حکایت و اشاره به واقع. عرض کردیم

در این جا وقتی می گوید زید عادل این در حقیقت این طور می بیند که در متن واقع زید که یک شخصیت واحدی است در عین حال

صفت عدالت در او هست، این را می بیند یعنی بعبارة اخرى رویت او زید عادل بود اما تعبیر او زید عادل بود، این به خاطر دلالت است

یعنی این که می گویند آیا صدق دارد یا نه صدق و کذبش به این لحاظ است، این هیئت را در لغت عربی، آن را هم عرض کردیم چون

تفکر ثنائی است در لغت عربی برای بیان این مطلب بود که هیئت را وضع کردند یعنی هیئت را وضع کردند و لذا در لغت فارسی فرض

کنید نه، هیئت را وضع نکردند. برای زید یک کلمه، برای عادل یک کلمه. برای ربط دادنشان و به هم چسباندنشان یک کلمه است را

بکار بردند. یعنی اگر دقت بکنید. این دو تفکر است. در زید عادل در حقیقت این زید عادل را دیده. در مقام تعبیر عرض کردم چون زید

حالات مختلف دارد، عادل هم در جهات مختلف می آید یا قائم در افراد و اشیای مختلف می آید در این جا می خواهد بگوید زید با

عادل و با قائم یکی است یعنی دو تا را فرض نمی کند لذا معروفشان شده که مراد از موضوع مصداق است، مراد از محمول مفهوم است

و از این حرف هایی که گفته شده. غرض این است که این مطلبی که ایشان فرموده.

و من هنا يظهر أنه لا فرق بينها وبين الجمل الانشائية في الدلالة الوضعية. انصافش که خیلی بعید است. بعد هم من نمی دانم در این جمل وضعی و در این دو جمل انشائی وضع مستقلی را قائلند؟ یعنی برای بعثت یک وضع انشائی قائلند و یک وضع اخباری مثلا؟ چون صاحب کفایه گفت هر دو به یک معنا هستند ولی دواعیش فرق می کند. ایشان هم بعد رد می کند که این مطلب صاحب کفایه درست نیست. آن وقت این جا ایشان می گوید: كما أن الجملة الانشائية لا تتصف بالصدق أو الكذب، بل انها مبرزة لأمر من الأمور النفسانية حالا این جا امر من الامور گرفته، باید اعتبار باشد، ابراز فرح بکند این که دیگه انشاء نمی شود.

یکی از حضار: این بر اساس آن مبنا نیست که ملاک صدق و کذب یا خارج است یا ذهنش است.

آیت الله مددی: نه، ربطی به آن ندارد

فكذلك الجملة الخبرية

حالا من نمی دانم ایشان مثلا بعثت انشائی را با بعثت اخباری مثلا چطور می گویند لا فرق بینها، یعنی دو تا وضع شده؟

یکی از حضار: در کتاب اجاره می گوید در مباحثی از اصول گفتیم که قول التحقيق في مفهوم الخبر و الانشاء که لدى التفتيش و التحليل ليس لايجاد المعنى في اللفظ عند تصدى للانشاء عين و لا اثر. بعد ادامه می دهد فدعوى كون الانشاء ايجادا للمعنى باللفظ لا اساس لها من الصحة بتاتاً و بعد می گوید بل التحقيق مشاركة الانشاء مع الاخبار في أن كل منهما مبرز لأمر نفسي، غايته أن المبرز في الثاني يعني اخبار قصد الحكاية عن ثبوت شيء لشيء.

یکی از حضار: مرحوم سید یزدی گفتند که لا يصح أن يقول في الايجاب، سید یزدی می فرمایند بعثتک الدار مثلا و إن قصد الاجارة. نعم لو قال بعثتک منفعة الدار أو سكنی الدار بكذا لا یبعد صحته، بعد ایشان می گویند که مرحوم سید یزدی فرق گذاشته بین هذین التعبيرین و بعد هم حکم ببطلان الاول. بعد می گوید شیخنا الاستاد که مرحوم نائینی بود گفتند که هر دو تا باطل است. بعد خودشان می گویند تارة في الصغرى و في الكبرى، بعد ثابت می کند که اما من حيث صغرى.

آیت الله مددی: بعد می گویند که یکی از عجایب هم همین است که تعلیقات مرحوم نائینی بعینه مطابق با تعلیقاتی است که از شاگردان ایشان است، اسم نمی برم. عین همدیگرند. این هم جزء عجایب روزگار است. یکی از شاگردان ایشان که تعلیقه بر عروه دارد و چاپ هم شده عین تعلیقات استادش مرحوم نائینی است.

یکی از حضار: "در مثال بعثتک منفعة الدار می گوید اشکالی ندارد که استعمال فإنما استعمال فی مدّة التملیک و طبیعیه ... إلى قول ملکلتک منفعة الدار. مثال اول هم بعثتک الدار می گوید این را هم می توانیم منع صغری بکنیم که بگوئیم نه این شامل انشای عقدی با عقد دیگر بشود. این هم تحت صغری نمی رود پس این هم درست است و کیف ما کان می گوید این مع التقدير المضاف درست است بأن یراد من الدار منفعتها و من البیع ملکتنک.

آیت الله مددی: گفت که فرعون گفت أنا ربکم الاعلی، گفت می شود گفت انا عبد ربکم الاعلی. این حرف آقای خوئی مثل همان توجیه کلام فرعون است.

عرض کنم که ببینید این وضوح مطلب، ببینید اگر کسی در مقام اخبار باشد مثلاً بگوید خانه ام را فروختم این فرق اساسیش یا بگوید خانه ام را فروختم یعنی مقام انشاء، آن جایی که در مقام اخبار است شخص دیگر هم می تواند این مطلب را بگوید قبل از این که ایشان بعثتک بگوید. می تواند بگوید باع زید داره، آن که مشکل ندارد اما در مقام انشاء کسی قبل از انشاء نمی گوید باع زید داره، چون هنوز نفروخته است، این مثال خیلی عرفی و واضح است. این که ما بگوئیم به قصد داعی و این حرفهاست همین مثال خیلی عرفی. وقتی من بگویم بعثت داری که خانه ام را فروختم یکی هم قبل از من می تواند بگوید باع فلان داره. خب مشکل ندارد اما وقتی در مقام انشاء هستم و می گویم خانه ام را به تو فروختم نمی شود یک کسی قبل از من بگوید باع فلان داره، من هنوز نفروختم. با بعثت انشای بیع می کنم، فرق بین این دو تا به نظر من خیلی واضح است، حالا ایشان فرمودند فرق می کند.

فالجمله الإنشائية و الإخبارية تشترکان فی أصل الإبراز

ابراز به جهت این که طبیعت لفظ این است، ربطی به جمله ندارد. من تعجب می کنم.

و الدلالة على أمر نفساني

خیلی عجیب است.

و انما الفرق بينهما في ما يتعلق به الإبراز، فانه في الجملة الإنشائية امر نفساني

و على ضوء ذلك يتضح أن المتصف بالصدق و الكذب إنما هو مدلول الجملة لا نفس الجملة

نمی دانم مراد ایشان چیست. عرض کردم با این مثالی که من زدم فکر می کنم مطلب روشن شد و آن این که در لغت فارسی که لغت

یونانی بود و در اصل هم برای منطق بود هم برای موضوع و هم برای محمول و هم برای رابطه لفظ داشتند. در لغت عربی برای رابطه

لفظ نبود لذا این بحث ها پیش آمد که این رابطه هو باشد یا چه باشد، اینها آمدند گفتند پس از آن ور می دانیم عرب دارای افاده معنای

مختلف به هیئات می کند پس این جا هم با هیئت این معنا است. روشن شد نکته چیست؟ چون طبیعت انسان عربی این بود که معانی

مختلف را با هیئات بیان می کرد این جا هم این مطلب را به صورت هیئت بیان کرد، اما این که حالا می گویم و لذا هم گفتند یک هو

را می شود در تقدیر گرفت. ما حرفمان این بود که این بعید است که باشد. بعید است که نکته در تقدیر باشد. این که وضع شده باشد

که درست است و قبول، اما این که هو باشد و بعد هم ما احتمال دادیم که اصلا دو سنخ تفکر باشد، اصلا نه یک سنخ. مثلا در انسان

عربی در حقیقت یعنی وقتی می خواهد نسبت محمول و موضوع را بدهد آن را به صورت این همانی می بیند یعنی زید همان قائم است.

یکی است. این به صورت این همانی است و لذا هم رابطی قرار نداد. ثنائی فکر کرد اما در لغت فارسی به صورت این همانی است،

کانما هم زید را جدا کرد و هم قائم را جدا کرد و بعد به هم چسباند. اگر بخوایم یک مثالی را بزنم گفت المثال يقرب من جهة و يبعد

من جهة، این مثل این که بگویم پنج یعنی خمسة این عریض یعنی این طوری است. پنج یعنی خمسة. آن که بگوید پنج یعنی ۲ به اضافه

۳، خب هر دو درست است. یک به اضافه دارد. در حقیقت اگر بخواهیم تمثیل بکنیم در زبان فارسی شبیه ۲ به اضافه ۳ است یعنی هم

۲ است و هم ۳ است و این علامت + هم در وسط آمده است که در تکلم بهش است می گویند. اگر دقت بکنید! این مثال را زدم که

تقریب به ذهن بشود پس در حقیقت در لغت عربی، ما احتمال می دهیم که این به تفکر برگردد نه این که حالا دنبال این که این جا چطور

است، چون تفکر شده لذا این هیئت را به ازای این تفکر وضع کرده یعنی اصولا در تفکرش این همانی بوده لکن این همانی تارۀ به صورت مفاد کان تامه است که می شود قضیه ثنائی و گاهی به صورت مفاد کان ناقصه است یعنی این همان است، این است که می شود مثل لغت فارسی و انگلیسی و عده ای از لغات. بقیه لغات را هم که من آشنائی ندارم که چکار کردند.

علی ای حال و لذا بعد ایشان لو امکن فرضا الحکایه عن شیء بلا دال علیها فی الخارج لکانت الحکایه بنفسها متصفه بالصدق أو الکذب لا محاله.

ایشان می گوید اگر بدون دال حکایت کردیم. حالا این چطور دال نیست و حکایت است البته نوشته فرضا. حالا این اصلا چه فرضی است و اصولا مباحث فرضی در علم داخل نمی شود. تصورات صرف است.

و مما ذکرنا ظهر انه لا فرق فی إبراز الحکایه

إبراز شان لفظ است. ربطی به مقام جعل ندارد.

بین اللفظ و غیره من الإشاره أو الکتابه أو نحوهما

عرض کردم مجموعا متعارف پنج تا بود در ابراز.

فان کل ذلك

آن وقت یک نکته ای را ما در مکاسب اصرار کردیم که اصطلاحا این عقد را به ابراز لفظی می دانند، چون این ها بحث معاطات را کردند که عقد محقق می شود عرض کردیم در اصطلاح علمای اسلام. این هم یک نکته خاصی است عقد جایی گفته می شود که آن میرز برای اعتبار تملیک و تملک لفظی باشد، انشای لفظی را عقد می دانند، نه مطلقا. فرض کنید با اشاره و کنایه، با الفاظ. با سکوت، با فعل. با فعل خارجی. اصولا آن را عقد نمی دانند.

یکی از مشکلاتی که در باب معاطات من توضیح دادم، آدم وقتی در کلماتشان نگاه می کند حتی در این کلامی را که مرحوم شیخ از مصباح منیر نقل کرده است ظاهرا شیخ از دیگران گرفته است، مصباح منیر می گوید البیع فی الاصل مبادله مال، فی الاصل یعنی عرف

عام. حالا آن مبادله مال به مال هم واقعا درست باشد آن بحث خودش است. بعد از چند سطر می گوید که، حالا اگر هم خواستید عبارتش را بخوانید. مصباح المنیر لفظ بیع را بیاورید، خیلی دقیق است. می خواهد بگوید لکن در کتب فقه مرادشان آن ابراز انشائی است. آن ابراز لفظی است. آن ابراز لفظی بیع است. دقت کردید؟ لکن علمای ما متاسفانه همان اول کلام مصباح المنیر را نقل کردند. البته مرحوم شیخ کلمه اصل را از خودش اضافه کرد. و هو فی الاصل کما عن المصباح، اما کلمه اصل در مصباح هم هست. حالا ما خیال می کنیم که مال شیخ است، نه در مصباح هم هست کلمه اصل. در مصباح المنیر فیومی خودش گفته.

ببینید لکنه اطلق علی القعد یعنی باید لفظی باشد چون سبب است، یعنی می گوید در اصطلاح وقتی بیع می گویند مرادشان عقد است، این را دیگه نیاوردند. بقیه کلام را دقت فرمودید؟

یکی از حضار: اینها معاطات دارند؟

آیت الله مددی: معاطات از زمان قرن اول و دوم است. اصلا متعارف بوده در جامعه معاطات. مخصوصا اگر معاطات را بگوئیم لفظ نباشد چون در میان عرب برای بیع دست می دادند. همان دست دادن.

علی ای حال ثم لیعلم ان مرادنا من الخارج هو واقع نفس الأمر

راست است مراد عرض و جوهر نیست، مراد اعم است.

و اما الکلام فی المقام الثانی فالصحيح هو ان الجملة الإنشائية موضوعة لإبراز أمر نفسانی غیر قصد الحکایة

حالا این جا تعجب است، شاید به اصطلاح و إلا خود مقرر هم حواسش است. اعتبار نفسانی باید باشد. بعد این مطلبی را که آقای خوئی در این جا دارند این هم مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی در تعلیقه شان بر مکاسب دارد

و الوجه فی ذلک هو انهم لو أرادوا بالإيجاد الإيجاد التکوینی کإيجاد الجوهر و العرض فبطلانه من الضروریات

خب امر بدیهی را که نمی خواهد اثبات بکنید.

یکی از حضار: فرمودید اعتبار خارج واقع منظورشان است.

آیت الله مددی: امر نفسانی، امر نفسانی فرض کنید خوشحالش است. می خواهد خوشحالش را ابراز بکند. ابراز برای امر نفسانی است یا اعتبار نفسانی؟

یکی از حضار: ابراز یعنی خبر از نفس الامر

آیت الله مددی: خبر نمی دهد. ابرازش می کند. اظهارش می کند. امر نفسانی مثل فرح، خوشحالی را که ابراز بکند انشاء نیست.

یکی از حضار: می گوید در انشاء خبر از ذهنش می دهد. در اخبار خبر از نفس الامر می دهد.

آیت الله مددی: خبر از ذهنش نمی دهد. خبر از چیزی می دهد که اعتبار کرده است. لا ابراز امر نفسانی معنا ندارد. باید بگوید ابراز اعتبار نفسانی.

و ان أرادوا به الإيجاد الاعتباری کایجاد الوجوب و الحرمة أو الملكية و الزوجية و غیر ذلک، فیرده انه یکفی فی ذلک نفس الاعتبار النفسانی من دون حاجة إلى اللفظ

خب دیگه آن آقایان حرفشان این است که نیست دیگه. برگشت به جایی که دعوی اصل مطلب است. آنها می گویند تا مادام شما در نفستان اعتبار کردید واجب است، حرام است، ملک است، ملک نیست، هیچ ارزشی اصلاً ندارد. اصلاً نیست. اصلاً اعتبار نمی شود.

عرض کردیم آن نکته اساسی را دقت نشده. نکته اساسی در باب اعتبار فرض اصلی این است که امر اعتباری خارجی نیست، واقعی نیست. شما جعل می کنید. این زیربنا را ایشان فراموش فرمودند. یعنی فرض کنید مثلاً زید شجاع است. شما می خواهید بگویید این

خیلی شجاع است و ایجاد مثلاً یک حالت خوف و رعب در طرف مقابل می کند، می گوید به نظر من در ذهن من مثل مار است. خب این حالت رعب ایجاد نمی کند. مثل شیر است، مثل ببر است، مثل پلنگ است، این تا شما نگویید که مثلاً زیدُ اسدُ، جائی اسدُ، چنین

حالتی پیدا نمی شود. نکته فنی این است. چون امر واقعی نیست اگر امر واقعی بود چه شما بگویید و چه نگویید واقعش محفوظ است. چون امر واقعی نیست خوب دقت کردید عرض کردم آقای خوئی این نکته را هم در مفهوم شرط به کار بردند، ایشان می گوید شما

متلو ادات شرط را گاهی علت قرار می دهید، گاهی معلول و گاهی معلولان لعله ثالثة، راست است این مطلب ایشان لکن این در

تکوینیات است چون در تکوینیات هر چیز جای خودش است. علت جای خودش است، معلول جای خودش است. شما می خواهید مثلا می گوئید اگر تب دارید، اگر نبضت سریع است تب داری، خب ممکن است سرعت نبض علت تب باشد، ممکن است تب علت سرعت نبض باشد، هر دو معلول چیز دیگری باشند. همه اش امکان دارد، چرا؟ چون واقع به حال خودش محفوظ است. تعبیر شما تغییر واقع نمی دهد. خوب دقت بکنید! تعبیر شما اگر نبضت سریع است و تب داری تغییر واقع نمی دهد، واقع محفوظ است لذا عرض کردیم ایشان این مطلب را در تکوینیات فرمودند قبول است اما در اعتباریات این طور نیست، چون نیست. نه در علت است، نه در معلول است، نه معلولان لعلۀ ثالثۀ است. همین که گفت می شود، وجود پیدا می کند. اگر مهمان آمد نان بخر، همین که گفت این می شود علت. دیگه احتمال ندارد معلول باشد. احتمال دارد معلولین لعلۀ ثالثۀ باشد، چون نبوده، چیزی که نیست دیگه آن احتمالات ذاتا منتفی است. آن چه که در لفظ قرار داده آمدن مهمان علت خریدن نان است. این را دقت بکنید! لذا عرض کردیم اگر کسی دنبال این واقعیت است همیشه در باب انشاء ابراز مقومش است. به همان مقدار ابراز هم اعتبار کرده است. عرض کردیم این مطلبی که آقای خوئی دارند. حالا نمی دانیم اهل سنت هم زیر بنایشان، اهل سنت هم دارند. یکی از اختلافات بین ما و اهل سنت هم در همین مسئله است. مثلا فرض کنید مجله ای که فقه احناف در ترکیه بود، در عثمانی سابق بود. مقدمه اش ۶۰ تا ماده است. یکی از مقدماتش این است العبرة فی العقود بالمقاصد و المبانی لا بالالفاظ و المعانی. این که العبرة فی العقود بالمقاصد این مبنی بر این است که همین حرف آقای خوئی. یعنی در باب عقود آن اعتبار نفسانی. شما نمی دانید در نفستان چه چیزی اعتبار کردید، اعتبار به آن است. ممکن است ابرازتان مطابق با اعتبار نباشد، اما اگر شما گفتید العبرة فی العقود بالالفاظ، چه در نفس اعتبار کردید؟ لفظتان باید مطابق با اعتبار باشد، لذا مرحوم نائینی در بعثت بلا ثمن، در مکاسب خواندید. شرح مفصلی هم داده شد. انصافا خیلی خوب نوشته. پنج وجه و پنج تا احتمال است. من در این نوشته های غربی که بعضی هایش را دیدم و این آقای سنهوری تحلیل کرده اینها را نیاوردند. در بعثت بلا ثمن خب آنها همین را می گویند، می گویند وقتی گفت بعثت بلا ثمن چه اعتبار کرده؟ تملیک مجانی. تملیک مجانی نه هبه. حالا گفت بعثت ولی مرادش هبه است، مرادش هبه است. پس این هبه صحیحه می شود. البته نائینی احتمال دادند هبه فاسده. احتمال داد بیع فاسد و الی آخره. پنج تا

احتمال داد در این مطلب. یک احتمال هم بطلان که نظر ما هم همین بود که بطلان باشد. دقت فرمودید؟ این نکات فنی است. لذا من عرض می کنم تعجب است. شاید آقای خوئی ملتزم می شوند به لوازم یا نه؟ البته ایشان می گوید آن اعتبار تا ابراز نکند تاثیر ندارد. این را می گوید اما این بحث نیست. بحث سر این است که اصلاً ابراز ایجادش می کند. لذا تا گفت بعثک یعنی مبادله، تا گفت بلا ثمن یعنی مبادله نیست، تناقض در کلام است و باطل است. هیچ نحوه اعتباری با این ثابت نمی شود. نه بیع صحیح می شود و نه بیع فاسد. یکی از حضار: اثر اجتماعی ندارد تا ابراز نشده با لفظ ولی انصافاً وجدانا ما می یابیم که اعتبار نفسانی کرده آیت الله مددی: اعتبار را داریم. قبول کردم. اما ارزش ندارد.

یکی از حضار: بله اثر اجتماعی ندارد.

آیت الله مددی: نه اثر ندارد. نیست. چون مفروض این است که خودش نبوده. این خطور است. هیچ ارزش ندارد.

یکی از حضار: ایجاد با لفظ هم انصافاً نیست. به خاطر این که اثر با لفظ است نه این که ایجاد با لفظ باشد.

آیت الله مددی: ببینید کاری را که شما می کنید عرض کردم که اگر مفروض است که نیست، اگر مفروض علت خریدن نان آمدن مهمان نیست، ببینید این مفروض است. یا نماز ظهر را خواندی اگر نماز ظهر خواندی مثلاً دو درهم صدقه بده. نماز ظهر علت دو درهم صدقه دادن نیست. اگر این مطلب را گفت جعل می کند و إلا جعل نیست اصلاً. ببینید بحث سر چیست؟ بحث سر این است که این امر نیست، نیست و بعد می خواهیم هستش بکنیم. بحث سر این است. شما در نفستان اعتبار کردید، با این اعتبار هست نمی شود، نه اثر. اصلاً هست نمی شود. نکته را دقت بکنید.

البته مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین، نشد به حاشیه اش مراجعه بکنم. آن مطلب اول که ایجاد باشد گفته و این دومی یکفی فی ذلک نفس الاعتبار. این را نمی دانم مال آقای خوئی است یا مال آقا شیخ محمد حسین. این دومیش را نمی دانم.

ضرورة ان اللفظ فی الجملة الإنشائية لا يكون علة لإيجاد الأمر الاعتباری

.....

اصلاً امر اعتباری تا بیان نشود نیست، امر نیست. عرض کردم مثل همان گفت که هستم اگر می روم، گر نروم نیستم. ما موج ساکن نداریم. موج همان حرکت آب است. اصلاً ما موج ساکن نداریم. موج قابل اتصاف به سکون نیست. خود حرکت آب اسمش موج است. اعتبار نفسانی شما نیست، خودش هم نبود. خوب دقت بکنید! نه این که شد و حالا تاثیرش به تلفظ است. چون اعتبار شما کاری نمی کند. خودش هم که نیست. این یک خطوری است که در ذهنتان شده. هیچ ارزشی ندارد.

یکی از حضار: لفظ کارش حکایت است، یا خارج یا ذهن

آیت الله مددی: کار لفظ همیشه حکایت نیست. عرض کردم لذا من عرض کردم نکته کار همین بود. این ها خیال کردند لفظ دائماً کارش حکایت است. نه این طور نیست. بشر بعد با لفظ ایجاد کرد. انشاء هم لذا متاخر پیدا شد

و لا واقعاً فی سلسله علت، فانه یتحقق بالاعتبار النفسانی

اعتبار با اعتبار نفسانی محقق نمی شود. شما می توانید صد هزار اعتبار نفسانی بکنید، چه ارزش دارد؟ هیچ ارزش ندارد.

سواء كان هناك لفظ يتلفظ به أم لم يكن؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين